

هیتلر

ترجمه‌ی دکتر مهدی سمسار



فهرست

سرآغاز: هیتلر و شکوه تاریخی ۹

بخش اول: یک زندگی بی هدف

- فصل اول: آغازها ۲۷
- فصل دوم: ناکامی در وین ۵۱
- فصل سوم: پیش‌کسوت‌ها ۷۷
- فصل چهارم: فرار به مونیخ ۱۲۷
- فصل پنجم: جنگ و انقلاب ۱۴۵
- ملاحظات حاشیه‌ای ۱: دلهره‌ی بزرگ ۱۷۷

بخش دوم: در راه سیاست

- فصل اول: گام‌های نخست ۲۱۳
- فصل دوم: بهره‌برداری از همه‌چیز ۲۴۵
- فصل سوم: رسالت منجی آلمان ۳۱۵
- فصل چهارم: کودتا ۳۵۱

بخش سوم: سال‌های انتظار

- ۳۸۱ فصل اول: لاندسبرگ و نبرد من
- ۴۱۷ فصل دوم: بحران‌ها و استقامت‌ها
- ۴۴۷ فصل سوم: آمادگی برای نبرد

بخش چهارم: فرمانِ نبرد

- ۴۷۵ فصل اول: ورود به سیاست بزرگ
- ۵۲۱ فصل دوم: زمین‌لرزه
- ۵۶۷ فصل سوم: پشتِ درهای قدرت
- ۶۱۹ فصل چهارم: به سوی هدف
- ۶۶۵ ملاحظات حاشیه‌ای ۲: فاجعه‌ی آلمانی یا منطق آلمانی

بخش پنجم: فتح قدرت

- ۷۳۳ فصل اول: انقلاب قانونی
- ۷۸۳ فصل دوم: به سوی دولت «توتالیتار»
- ۸۳۵ فصل سوم: قضیه‌ی روهم

بخش ششم: سال‌های آمادگی

- ۸۹۷ فصل اول: دوران کارهای انجام‌شده
- ۹۴۷ فصل دوم: نگاه به شخصیتی غیرانسانی
- ۹۹۹ فصل سوم: «بزرگ‌ترین مرد آلمانی تاریخ»
- ۱۰۵۹ فصل چهارم: خروش جنگ
- ۱۱۰۵ ملاحظات حاشیه‌ای ۳: جنگ بی‌دلیل

بخش هفتم: غالب و مغلوب

- ۱۱۳۱ فصل اول: استراتژیست
- ۱۱۷۵ فصل دوم: جنگ جهانی «سوم»
- ۱۲۱۳ فصل سوم: واقعیت گم‌شده

بخش هشتم: پایان

- ۱۲۶۵ فصل اول: نهضت مقاومت
- ۱۳۱۵ فصل دوم: غروب خدایان
- ۱۳۶۱ فصل سوم: دیگر نمی‌توانست زنده بماند
- ۱۳۸۳ تصاویر

آن همه نفرت و کین برپا نداشته است. در مسیری که بیش از چند سال به درازا نکشید او به تنهایی سیرِ زمان را به گونه‌ای باورنکردنی شتابان کرد و جهان را چنان دگرگون، که کسی پیش از او هرگز نکرده بود؟ و هیچ‌کس در پی خود، آثاری چنان، از ویرانی‌ها بر جای نگذاشت. اتحاد و پیوند تقریباً تمامی قدرت‌های دنیا، در طول پیکاری شش ساله ضرورت داشت تا او را از صفحه‌ی جهان بزدايند و بنا به گفته‌ی یک افسرِ جنبش مقاومتِ آلمان چون «سگ‌ها» جانش را بگیرند.^۱

اهمیت ویژه‌ی هیتلر، در واقع به خلق و خوی افراطی‌اش وابسته است؛ و این، طغیان گسترده‌ی نیرویی است که همه‌ی انگاره‌های قراردادی را فرو می‌ریزد. البته فراتر از مقیاس‌ها بودن، به ضرورت، بزرگی تاریخی را تثبیت نمی‌کند و ابتذال و بی‌مقداری نیز، در این میان، وزن خود را دارد. اما هیتلر نه فراتر از مقیاس‌ها بود و نه فقط عامی و بی‌مقدار. تالظه‌ی سقوط، شعله‌ای که برافروخت، در هر مرحله، تقریباً اراده‌ی رهبری‌اش را منعکس می‌کرد.

در سخنرانی‌های بسیار، با تأکیدهای احساساتی از آغازهای خود می‌گفت؛ از زمانی که «هیچ چیز پشتِ خود نداشت، هیچ چیز، نه اسم و رسم، نه پول، نه روزنامه، هیچ، مطلقاً هیچ.» و به یاد می‌آورد که چگونه او، «یک بینوای تهیدست»، آلمان را زیر سلطه آورده و به زودی می‌رفت تا بر بخشی از جهان فرمان براند؛ «شگفت‌انگیز و خارق‌العاده است.» در حقیقت، او همه چیزش را خود ساخته بود؛ و خودش همه چیزِ خودش بود: معلم خودش، سازمان‌دهنده‌ی یک حزب، بنیان‌گذار یک ایدئولوژی، طراح عملیاتِ نظامی، نجات‌بخش عوام‌فریب و ده سال تمام محورِ جهان. او این اصل آزموده شده را، که می‌گوید همه‌ی انقلاب‌های جهان فرزندان خود را می‌درند، بی‌اعتبار کرد. در واقع، او به قولی، هم روسو، هم میرابو، هم روبسپیر و هم ناپلئون

انقلابِ خودش بود؛ و نیز مارکس، لنین، تروتسکی و استالین آن. سرشت و طبیعتش، شاید او را بسی پایین‌تر از این نام‌داران قرار دهد، اما با وجود این، او در آن چیزی توفیق یافت که هیچ‌کدام از آن‌ها نیافتند: تسلط و رهبری بر انقلابِ خویش، در تمامی مرحله‌های آن، حتا در مرحله‌ی شکست؛ دلیلی بر آن‌که او به درستی می‌دانست در هر زمان، از چه قدرت‌هایی بند برمی‌دارد و به چه نیروهایی میدان و آزادی عمل می‌دهد.^۱

اما او، صاحب این تیزهوشی استثنایی نیز بود که تشخیص دهد کدام یک از این نیروها، در کدام زمان شایسته‌ی بسیج شده‌اند و اجازه ندهد تا تمایل‌ها و کشش‌های روز، او را به خطا برند و در اشتباه اندازند. زمان ورودش به صحنه‌ی سیاست، عصرِ استقرار کامل نظام بورژوازی لیبرال بود؛ اما او موفق شد مقاومت‌های پنهان را گرد آورد و در چارچوب‌هایی تهورآمیز و پرشور جای دهد و آن را برنامه‌ی کاری خود سازد. تا سال‌های دراز، راه و رفتارش، از جنبه‌ی سیاسی، پوچ و عبث به نظر می‌رسید و معاصرانش، که به اقتضای زمان، سرخوش از غرور بودند، او را جدی نگرفتند. ریشخندهایی که به دلیل روش زندگی، جوش و خروش‌های زمان سخنرانی و صحنه‌ی تئاتری که پیرامون خود به وجود می‌آورد، متوجه او می‌شد، کاملاً به جا و برحق بود؛ اما این حقیقت هم وجود دارد که او همیشه، به گونه‌ای غریب، خود را بالاتر از آن‌چه از سرووضع ظاهری پیش‌پاافتاده و معمولی‌اش به نظر می‌رسید، قرار می‌داد. بخش عمده‌ی قدرت فوق‌العاده‌اش از این بود که می‌توانست با جسارت و قاطعیتِ هر چه تمام‌تر، برای مردمان، بهشت خیالی بسازد: این نکته‌ای است که یکی از نخستین زندگی‌نامه‌نویسانِ هیتلر، در کتابی که در سال ۱۹۳۳، با عنوان *دُن کیشوت مونیخی*^۲ منتشر کرد، آورده است.

۱. H. R. Trevor-Roper؛ در مقدمه‌ی *وِست‌نامه‌ی سیاسی هیتلر*، ص. ۱۳.

۲. *Don Quichotte Van Munchen*؛ نویسنده‌ی این کتاب شخصی به نام Frateco بود. روایت فرانسوی آن در همین سال با عنوان *هیتلر*، دیکتاتور منتشر شده است.

۱. کلمه‌هایی که کلنل فن گرسدورف مقابل فلد مارشال فن مانشتاین، درباره‌ی هیتلر به کار برده است (تکنیک اوند مورال اینرور شو ورونگ).

[این کتاب] دلایل بسیاری در تأیید این نظریه به دست می‌دهند. همین ترتیب در مورد انگاره‌های دیگری نیز که به گمان بورکهارت تعیین‌کننده‌ی ویژگی تاریخی یک فرد است، مصداق دارد: چنین فردی می‌باید جانشین‌ناپذیر باشد؛ می‌باید ملتی را از عصری کهن به دورانی نو عبور دهد و این گذر بی‌او ممکن نباشد؛ می‌باید بتواند نیروی تخیل و تصور مردمان دوران خود را بپروراند؛ تجسم‌دهنده‌ی «نه‌تنها برنامه و قدرت یک حزب» بلکه نمایش‌دهنده‌ی نیازی عمومی‌تر باشد؛ و دست‌آخر آن‌که «قابلیت [خود را] در گذشتن از گرداب‌ها و مهلکه‌ها» نشان دهد؛ و نیز ضرورت دارد که ضمن برخورداری از استعداد آسان کردن دشواری‌ها، از هوش تفاوت‌گذاشتن میان قدرت‌های حقیقی و قدرت‌های توهمی بهره‌مند باشد؛ و در عین حال باید توانایی اراده‌ی غیرمعمولش به زیور نوعی «پرش» جادویی آراسته باشد، «اطرافیان او نباید کمترین امکان مخالفت را با او داشته باشند؛ مخالف احتمالی باید دور از مرد بزرگ، در سرزمین رقیب زندگی کند و تنها مکان رویارویی آن‌ها میدان نبرد باشد.»^۱ با این همه در «بزرگ» نامیدن هیتلر تردید می‌کنند؛ این تردید چندان ناشی از

ده سال قبل از آن، این سیاست‌باز و اخورده‌ی باواریایی که هیتلر نام داشت، وقت خود را در اتاق مبله‌اش در مونیخ، به طراحی تاق‌نصرت‌ها و گنبد‌های ایدئولوژی به‌ظاهر جنون‌آمیز می‌گذراند. با وجود بر باد رفتن تمامی امیدهایش، بعد از شکست کودتای ۱۹۲۳، حتی یک جمله‌ی خود را پس نگرفته بود، از هیچ‌کدام از خصومت‌ورزی‌هایش فرو نگذاشته و از هیچ‌کدام از اهدافش برای سیطره بر جهان، دست‌نشته بود. بعدها نوشت که در این دوران از هر طرف بر او ایراد و خرده گرفتند که جادوشده‌ای بیش نیست: «مدام می‌گفتند که دیوانه شده‌ام.» اما چند سال بعد هر چه [همین دیوانه] خواسته بود به تحقق رسیده یا تحقق‌پذیر شده بود؛ و در عوض، آن قدرت‌هایی که ادعای دیرپایی و صلابت داشتند، یعنی دموکراسی‌ها، دولت‌های حزبی، سندیکاها، اتحاد جهانی کارگران، نظام اروپایی اتحادیه‌ها و جامعه‌ی ملل، همگی از نفس افتاده بودند. و هیتلر، پیروزمندانه می‌گفت: «حق باک‌ه بود، آن جادوشده‌ی دیوانه یا آن دیگران؟ - آری، حق با من بود.»^۱

با تمام وجود یقین داشت آن‌چه می‌گوید انعکاسی است از توافق و همسویی عمیق با روح و خواسته‌ی زمان؛ و اطمینان داشت که وجود او تجسم این همسویی است. آیا این شکلی از شکوه تاریخی است؟

یاکوب بورکهارت در پژوهش مشهورش که در *ولت گشی شتلیشن برتاشتونگن* منتشر شده است می‌نویسد: «به‌نظر می‌آید که می‌توان "بزرگی" تاریخی را این‌طور تعریف کرد که "بزرگ" اراده‌ای را به اجرا می‌گذارد که از فرد فراتر می‌رود.» و در این مقوله از «پیوند اسرارآمیزی» که میان خودخواهی فرد و اراده‌ی عام وجود دارد، سخن به میان می‌آورد. از این دیدگاه زندگی هیتلر چه در خطوط کلی و چه در مرحله‌های گوناگونش، نمایشی یکتا و منحصر از این تصور است. فصل‌های آینده

۱. سخنرانی در ۲۰ مه ۱۹۳۷. نقل‌شده به وسیله‌ی H. Krausnick, H. von Kotze, ص.

۱. J. Burckhardt, *گزاملت ورک*, ج. ۴، ص. ۱۵۱ به بعد. «گوتفریدین» نیز در نامه‌ی مشهورش به کلاوس من (Klaus Mann) در آن‌جا که از هیتلر سخن می‌گوید به بورکهارت مراجعه می‌کند و می‌نویسد: «امروز، در این‌جا این پرسش پیوسته به گوش می‌رسد که آیا هیتلر بوده که جنبش را خلق کرده است یا جنبش بوده که او را آفریده است؟ این پرسش تعیین‌کننده است و در واقع نمی‌توان تفاوتی میان‌شان گذاشت، زیرا نتیجه‌ی هر دو یکی است. در این مورد ما شاهد نوعی یگانگی جادویی میان "فرد" و "جمع" هستیم، که بورکهارت در ملاحظات خود پیرامون تاریخ جهان، آن‌جا که از مردان بزرگ سخن می‌گوید، آن را توضیح داده است [از جمله آن‌که] در مردان بزرگ چیزهایی مشترک است: خطرهای آغازها؛ این‌که [این مردان] تقریباً همیشه و همواره در دوران اضطراب‌ها و وحشت‌ها پدید می‌آیند؛ در همه‌چیز پشتکار و سماجت خارق‌العاده و راحتی و آسانگیری غیرعادی دارند، حتی در امور سازمان‌دهی؛ و نیز این پیش‌آگاهی که جز خودشان دیگری قدرت به انجام رساندن امور را ندارد، و در نتیجه آن‌ها باید برای به سامان رساندن کارها، در محل حضور داشته باشند و حضورشان ضروری است.» گ. بن. *گزاملت ورک*، ص. ۲۴۶ و دنباله.